

یادی از رفیق صفرخان

به مسعود بهنود که علیرضا نوری زاده و ناصر مستشار هم بخوانند

رفیق صفر قهرمانیان (صفرخان) درگذشت، خبری بود تاثرانگیز و ملال آور برای همه نیروهای مترقی و مبارز بخصوص نیروهای چپ و کمونیست. وقتی به زندگی سراسر مبارزاتی او می‌نگریم، وقتی می‌بینیم که او رکورد دار زندانی سیاسی در جهان است، که تنها کسی است که با تحمل ۳۲ سال از عمر خود در زندان‌های ستم‌شاهی رژیم گذشته بیشترین مدت زندانی بودن سیاسی را به نام خود ثبت کرد، به حدی در خود احساس غرور و بالندگی می‌کنیم که از تصور بیرون است. آخر مگر نه او کمونیستی مومن و مبارز بود؟ آخر مگر او نبود که در زندان به زندانیان سیاسی بخصوص جوانان درس جرأت و شجاعت می‌داد و می‌گفت شاه باید برود تا ما آزاد شویم یا می‌گفت بچه‌ها ملت باید بیایند و ما را آزاد کنند و من صدای پای ملت را می‌شنوم، همین دل دادن‌های او بود که زندانیان سیاسی را به مبارزه و پایداری و مقاومت وادار و امیدوار می‌کرد و زندانبان‌ها و شکنجه‌گران را عصبانی‌تر!

پس از درگذشت صفرخان، دوست و دشمن، کمونیست و غیرکمونیست، در مجالس و نشست‌های مختلف از او با احترام یاد کردند، چون او برای همگی بخصوص آنها که در رژیم گذشته زمانی گذارشان به زندان افتاده بود و از سفره‌های کمونی صفرخان، لقمه‌ای نوش جان کرده بودند محترم و قابل ستایش بود. اما در بین این همه ستایش و تعریف شنیدیم نغمه ناخوشایندی از شخصی که مترصد است تا مبارز صاحب نامی بمیرد و او پشت سرش شروع به ناسزا گوئی کرده و عقده‌های خود را خالی کند بلند شده است. این شخص کسی جز مسعود بهنود نیست که در نوشته‌های او به دانش سیاسی صفرخان توهین کرده و نوشته است «اگر بگویم از سیاست چیزی نمی‌دانست گزافه نگفته‌ام». برای نگارنده این سطور این فکر پیش آمد که از مسعود بهنود با آن سوابق آنچنانی بعید نیست که دست به چنین کاری بزند اما برای صفرخان دیگر چرا؟! آخر صفرخان درست همان سالی که مسعود به دنیا می‌آید به زندان می‌افتد و موقعی که از زندان آزاد می‌شود مسعود از مرز ۳۲ سالگی گذشته و به قول معروف ریشش درآمده و به روایت ایرج وامقی دیگر آن (جوان خوش رو) نبود و اصولاً صفرخان اهل این حرفها نبود، فرق او با انجوی شیرازی از زمین تا آسمان بود.

پس موضوع چه می‌باشد؟ بر اساس اصل علت و معلولی حتماً باید دنبال علتی بود که مسعود را وادار به این خزعبلات و لاطائلات کرده است. خیلی تحقیق کردم تا سرنخی بدست آورم که همینطور هم شد. به گذشته فکر کردم، به سال‌های ۱۳۳۲ و پس از آن، به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت ملی و مردمی دکتر مصدق در زمانی که مسعود ۷ ساله بود، موقعی که زندان‌ها پر بود از کادرها و اعضای حزب توده و آن آزمایش بزرگ که عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی حزب و حتی از اعضای رهبری حزب با کوچکترین فشاری که بر آنها آمد بریدند. دیدم که مسعود بهنود در این مقطع می‌گوید «پدر من یک توده‌ای ساده و نادم و پشیمان بود و ۲ روز پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد» که البته در مورد عضو ساده بودن عبدالحسین بهنود پدر مسعود می‌شود شک کرد زیرا موقعی که عموی کوچکتر او از ترس اعدام به شوروی فرار می‌کند نمی‌توان به همین سادگی قبول کرد که پدرش در حزب عضو ساده‌ای بود. آن هم کسی که قبل از توده‌ای شدن از زمره یاران کسروی در «باهاماد آزادگان» بوده است. زمانی که عده کثیری از اعضای مؤمن و مبارز و جوان حزب سخت‌ترین شکنجه‌ها را از طرف سرهنگ زیبایی و دیگر شکنجه‌گران تحمل می‌کردند این بریدگان نادم و

پشیمان طبق دستور و خواست فرمانداری نظامی سرتیپ تیمور بختیار و ماموران زندان ، در زندان دست به تهیه و چاپ نشریه ای زدند به نام «عبرت» که وظیفه اش تکمیل شکنجه هایی بود که توسط سرهنگ زیبائی ها و خرس معروف لشگر ۲ زرهی به کسانی که سر موضع خود بودند اعمال می شد. در این زمان صفرخان ۷ سال بود که در زندان به سر می برد.

موقعی که رهبران حزب از قبیل دکتر یزدی و بهرامی هنوز پایشان به زندان نرسیده نادم و پشیمان و عبرت نویس می شدند، صفرخان قهرمانانه در مقابل همه شداید ایستادگی می کرد و در واقع سدی سترگ بود در مقابل عبدالحسین بهنود و دیگر توابان و عبرت نویسان آن زمان. خوب چه انگیزه ای بهتر و بزرگتر از این برای مسعود بهنود وجود دارد که از صفرخان پس از درگذشتش انتقام ضعف و زبونی پدرش را بگیرد.

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش خوانش پسر

مسعود بهنود در نوشته ای در نشریه کیهان هوایی شماره ۱۰۵۴ تحت عنوان «خوشا به شرف آنها که انقلاب منقلب شان کرد» می نویسد «ما خجلت زده و بدهکاران آن جانهای عزیزیم که در سیاهچال های آن سفاک و رژیمن منحوس اش به راستی زجر کشیدند و سرانجام نیز در انقلابی پرشکوه، کاخ اش را بر سرش خراب کردند...» و یا اینکه تکرار می کند «... باز خوشا به شرف آنها که انقلاب منقلب شان کرد» خوب حالا این سؤال پیش می آید که آیا صفر قهرمانیان با کشیدن ۳۲ سال زجر در زندان که در زندانی کشیدن ، مقاومت و شهادت گوی سبقت را از همگان ربود، جزو آن جانهای پاکی که درسیاهچال های آن سفاک بر راستی زجر کشیدند هست یا نه؟ اگر نیست پس چه کسانی بر او ارجحیت دارند، اگر هست پس شرف آقای مسعود بهنود کجا رفته که چنین ناسزائی به چنین کسی روا می دارد، باید گفت خوشا به حال آنها که شرف دارند.

نوشته مسعود بهنود آدم را یاد کتاب با شرفها نوشته عماد عصار می اندازد و این مطلب از آن نقل می شود «بی شرفی که قول شرف می دهد» این سرفصل قسمتی از کتاب مزبور بود که در آن شخصی که از شرف و شرافت بوئی نبرده بود به دختری قول شرف می داد. حال حکایت نویسنده ای است که زمانی به (جوان خوش رو) معروف بود، یا در جای دیگر یعنی در مصاحبه ای با شاهرخ تویسرکانی سردبیر مجله دنیای سخن (که در شماره ۵۵ مجله دنیای سخن چاپ شده) می گوید «هنوز نسل ما یک عذرخواهی به رجال یک قرن اخیر بدهکار است». این شخص که عاری از شرف است و انقلاب منقلب اش نکرده خواهان عذرخواهی از رجال یک قرن اخیر است ، ولی کسی که ۳۲ سال از عمرش را به جرم عدالت خواهی و آزادی طلبی در زندان های همین رجال گذراند، در جهت خوش خدمتی به همین رجاله ها به باد تهمت و ناسزا می گیرد. آقای بهنود، ناسزاگویی به صفرخان اولین و آخرین ناسزاگویی شما نمی باشد. در مورد هر بزرگی که بخصوص مورد توجه حاکمیت نباشد شما ناسزا گفته و خواهید گفت.

علیرضا نوری زاده

همزمان بانوشتن مطلب پیش رو ، در اینترنت دنبال موضوع دیگری بودم که برحسب تصادف به نوشته های دونفر دیگر برخورد کردم. از روی «خوش شانسی» ویا از بدحادثه هر دو نفر از قماش مسعود بهنود هستند. اولی علیرضا نوری زاده و دومی ناصر مستشار نام دارد.

علیرضا نوری زاده که سالهاست بعنوان یک خبر فروش در کسوت خبرنگار درآمدی مطلبی چنین ناجوانمردانه در مورد رفیق صفرخان نگاشته است :

«کار بجایی رسید که یک قاتل خیانتکار که در جریان سلطه کوتاه فرقه دموکرات آذربایجان بر این خطه عزیز از خاک ایران، با اره دو افسر وطنپرست هموطن را تکه تکه کرده بود، به لطف حماسه پردازی های رفقا در روزنامه کیهان که دربست در اختیار وابستگان حزب طرازنوین طبقه کارگر بود، به قهرمان ملی تبدیل شود».

خواننده ملاحظه می کند که نوری زاده گوی سبقت را از همقطاران ساواکی اش هم ربوده است. باوجودیکه صفرخان ۳۲ سال در اختیار ساواک شاه قرار داشت ، آنها هرگز نتوانستند چنین اتهامی را ثابت کنند. از اینرو صفرخان بعد از پنج سال منتظر اعدام ماندن سرانجام از مرگ نجات یافت. صفرخان در هنگام زنده بودنش در مورد کشته شدن سرهنگ معین آزاد بارها اظهار نظر کرد و اصل واقعه را در خاطراتش چنین بیان داشته است «من زمانی که از ساختمان فرمانداری خارج شدم جنازه سرهنگ معین آزاد نقش زمین بود، او مرده بود. گرچه من دارای اسلحه بودم ولی هیچگونه نقشی در کشته شدن او نداشتم».

علیرضا نوری زاده که دوران طولانی از زندگی خود را در خدمت ساواک شاه گذرانده ، روزها در بین محافل روشنفکری به خبرچینی اشتغال داشته و شبها در هتل تهران پالاس با همکاران ساواکی اش نقشه نفوذ بیشتر در بین اپوزیسیون را تمرین می کرده ادعا می کند: صفرخان نه فقط سرهنگ معین زاد که «با اره دو افسر وطنپرست هموطن را تکه تکه کرده بود»!

اگر چه سوابق نوری زاده بر همگان آشکار است اما همین بس که این اظهارات شرم آور را کسی بر زبان رانده است که پس از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ تحت سلسله مقالاتی بنام « انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و رهبر انقلاب ، آیت الله خمینی» کوشش بسیار کرد تا چاکری خود را به خمینی و بارگاهش ثابت کند. نوری زاده در بخشی از نامه های ارسالی به خمینی چنین نگاشته است:

«رهبر بزرگوار من ! روزهای سرد و تلخی بود که از سرما و وحشت در پشت تاریکی هاپنهان می شدیم. روزهای بود که رژیم طاغوتی نفسمان را بریده بود و هیچگونه نمی توانستیم فریاد هایمان را به گوش فریاد رسی برسانیم. روزهای سیاهی بود که دل هامان از رسیدن فروغی هرچند کم نور، مأیوس شده بود و دیگر امیدداشتیم که صبح صادقی را بنگریم و برطلوعی دوباره چشم بیاندازیم .

رهبر بزرگوار من ! روزی که شمارا از شهر ما حرکت دادند، پدر ها و مادرها می گریستند و نسل تلخکام ما ، باگریه پدر و مادر همراه می شد که گفته بودند، سپیده از ملک ما رخت بر بست و نور و نوازش از دیارمان پرکشید و... ما می دانستیم اگر آقابازگردد، نور و سپیده و سبزی به سرزمین مان باز خواهد گشت... نسل ما پس از شما رشد کرد و به جوانی رسید. زمزمه ای که بارفتن شما خاموش شده بود ، باردیگر روی بستر جوانی ما متولد شد و طنین خوش یافت... وقتی به زیارت مرقد مولا علی آمده بودیم خدمت شمار رسیدیم و شما به ما مژده پیروزی فتح قریب را دادید... وقتی قلم بر کاغذ می گذاشتیم ، آنقدر با کلمات بازی می کردیم تا شاید بتوانیم مفهومی از شهادت و سیاست شمارا ارائه کنیم و...».

براستی که فقط یک عنصر چند چهره ای نظیر علیرضا نوری زاده می تواند در وصف یکی از خوفناک ترین چهره های معاصر قرن بنام خمینی چنان بنویسد و در مورد قهرمانی بنام صفرخان نیز چنین اظهار نظر کند.

بهنود و نوری زاده و بازتولید آنها در خارج از کشور (ناصر مستشار)

گویند بچه کلاغ از کلاغ بدتر است . این داستان را شنیده بودم ولی کمتر دیده بودم. ناصر مستشار نامی که در زیر شرحی راجع به او می نویسم ، یکی از شاگردهای کودن بهنود و نوری زاده می باشد. وقتی هجویات وی را در مورد اکثر جریانات اپوزیسیون در سایت ایران فردا تحت نام « انگار آرزوی اتحاد همه با هم را به گور خواهیم برد» خواندم دچار تعجب شدم. مجبور شدم از دوستانی که بیش از من در مورد این قبیل افراد اطلاعات دارند برای شناخت وی کمک بگیرم. از اکثر کسانی که سؤال کردم هیچکس نظر مثبتی نسبت به وی نداشت ، بعضی ها گفتند وی به رژیم اسرائیل مربوط است و عده ای هم گفتند مواظب باش با جمهوری اسلامی ایران سر و سر دارد. بهر تقدیر آینده نقاب از چهره این عنصر مرموز نیز خواهد گشود. وی در مقاله اش پس از پرخاشگری به جریانات اپوزیسیون، بدون ارائه هیچگونه دلیل ، مدرک و یا سندی در مورد ادعاهایش، اتهاماتی را به بعضی از جریانات از جمله به « اقلیت » و یکی از رفقای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که نگارنده ، ایشان را از دور و نزدیک می شناسم وارد کرده است . مستشار بدون داشتن اطلاعات کافی پیرامون افرادی که خود را «مدافع» آنها دانسته و بدون آگاهی از مناسبات افراد با سازمانهایشان به درج مطالب کذب دست زده است. وی نوشته است: «خانم مستخدمی بنام زهرا علیزاده در مدرسه از طریق خانم توکلی هوادار اقلیت شده است و به جوخه اعدام سپرده شده است . فاطمه توکلی در بیمارستان بستری است و نیازمند یاری می باشد. در مقابل رنج آنها که شرح دادم اما دسته دسته هواداران قدیمی اقلیت پاسپورت ایرانی گرفته اند و از کشورهای مختلف اروپای غربی به ایران رفت و آمد می کنند ؛ بی آنکه یادی از آن عزیزان بنمایند!! همه اینها در حالیست که بعد از دعوا و کشتار در درون اقلیت در کردستان عراق به سال ۱۹۸۶ که منجر به از هم پاشیدگی آن سازمان انجامید یکی از طرف های دعوی آنزمان یعنی آقای مصطفی مدنی طرفدار اصلاح طلبان شده است و با اتحاد جمهور یخواهان فعالیت می کند. دیگری حسین زهری صاحب چندین رستوران در پاریس بود که مسئول کمیته خارج کشور اقلیت در پاریس هم بود و...»

اظهارات وی در مورد اکثر سازمانهای اپوزیسیون را به خود آنها واگذار می کنم ، پیرامون مناسبات فاطمه توکلی و دیگران نیز موضوع به خود آنها و سازمان مربوط است، اما در مورد اینکه مستشار به عبث کوشیده است هویت خود را که حامی «اصلاح طلبان و اتحاد جمهوری خواهان» است پنهان کند بسیار جای حرف دارد. مصطفی مدنی هم حزبی ناصر مستشار و هر دو جزو مریدان فرخ نگهدار و از پایه گزاران اتحاد جمهوریخواهان ایران هستند. ناصر مستشار و مصطفی مدنی جزو امضاء کنندگان فراخوانی هستند که تحت نام «بیانیه جمهوری خواهان برای اتحاد جمهوری خواهان ایران» در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ برابر با ۱۵ مه ۲۰۰۳ برای تشکیل این جریان وابسته به جناح «اصلاح طلب» و حزب مشارکت منتشر شده است. حال چگونه آقای مستشار هم حزبی خود را بجا نمی آورد؟! چرا مستشار نمی گوید که «یکی از طرف های دعوی آنزمان یعنی آقای مصطفی مدنی» اکنون هم مسلک من (ناصر مستشار) شده است و هردو امیدوارانه منتظریم تا رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی «اتحاد» ما را تکمیل کند و جمع ناهمگون ما را به سر منزل مقصود هدایت کند! این اطلاعیه هنوز هم در اینترنت به همین نام وجود دارد و علاقمندان

می توانند اصل متن را در پیوند <http://jomhuri.com/a/01ann/000426.php> ملاحظه نمایند.

در مورد «اقلیت» و شخص حسین زهری (رفیق بهرام) نیز به لحاظ اطلاعات موثق و جامعی که در اختیار دارم، ثابت می کنم که این اظهارات فقط به قصد خدمت به رژیم جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است و نه چیز دیگری.

مستشار ادعا کرده است که «حسین زهری صاحب چندین رستوران در پاریس بود» اثبات این ادعا کار چندان دشواری نیست. چراکه وجود رستوران و یا فرش فروشی ویا مشاغلی ازاین قبیل چیزی نیست که بتوان آنرا از انظار عموم پنهان کرد. حتما اگر رفیق بهرام در هر زمانی صاحب رستورانی در پاریس بوده، ناصر مستشار آنرا می شناسد، ویا سند و مدرکی دال بر هر نوع مشارکت رفیق در این قبیل کارها در اختیار دارد. بنابراین جا دارد بدون درنگ اسناد آن را منتشر کند، یا حداقل آدرس رستوران ها رابه اطلاع مخاطبینش برساند تا معلوم شود در گذشته و حال این رستورانها به چه کسی تعلق داشته است. در غیر اینصورت جای شکی نیست که وی خودرا لو داده و در زمره همان بی شرفهایی است که در خدمت به رژیم جمهوری اسلامی ایران برای بی اعتبار کردن نیروهای اپوزیسیون به این یا آن نیش می زند.

اگر چه به اعتقاد نگارنده داشتن رستوران، فرش فروشی ویا مشاغلی ازاین قبیل نقطه قوت سازمانهای اپوزیسیون می باشد ولی وقتی اینگونه اظهارات به سبک مستشار و به قصد خراب کردن افراد ویا سازمانها مطرح و درج بیرونی می یابد، موضوع کاملا معنی و مفهوم دیگری به خود می گیرد. جای شکی نیست که اگر نیروهای اپوزیسیون بتوانند با دست زدن به این قبیل کارها بودجه مبارزاتی خودرا تأمین کنند، کاملا شرافتمندانه است و صدالبته غیرقابل قبول، اگر برای تأمین نیازهایشان دست به سوی دول خارجی دراز کنند و درازاء دریافت کمک مالی به آنها وابسته شوند.

زدوبندهای دولت فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی ایران بر سر فعالیت

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در فرانسه

پس از گفتگوهای مفصل با رفقای فدایی و منابع دیگر به تحقیق اظهار می دارم: در سال ۱۹۹۵ دولت فرانسه در یک بند وبست بار رژیم جمهوری اسلامی ایران، رفقای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در فرانسه را تحت تعقیب قرار داد، از آن هنگام تاکنون بیش از ۱۴ سال می گذرد. موانعی که دولت فرانسه در دوره ژاک شیراک به قصد محدود کردن فعالیتهای این رفقا ایجاد کرد بخاطر سرسختی آنها در ارتباط با موضوعی بود که در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته اند. این رفقا باشهامت تحسین برانگیزی توانستند با پوشش قراردادن یک صرافی به داخل دستگاه اطلاعاتی رژیم در فرانسه نفوذ کنند و به اسناد و مدارک بسیار باارزشی دست یابند. تعدادی از عناصر جاسوس بین اپوزیسیون را شناسایی کنند، به اطلاعات محرمانه ای در مورد کمکها و قراردادهای اقتصادی و نظامی دولت فرانسه با رژیم جمهوری اسلامی ایران دست یازند، روابط محرمانه ای که در دوره هاشمی رفسنجانی با آمریکا و اروپا برقرار شده بود را به خبرنگاران خارجی درز دهند، اسناد فروش نفت عراق توسط سپاه پاسداران ایران را منتشر کنند، اسرار فروش راکتور اتمی - صنعتی فرانسه به رژیم ایران، همچنین فروش رادارهای رازیت فرانسه به این رژیم را برملا کنند، اسناد مربوط به بانک بن لادن که در سودان تأسیس شده بود و رژیم جمهوری اسلامی ایران برای خریدهای تسلیحاتی از طریق این بانک گشایش اعتبار می کرد را افشا نمایند، اسامی چهارده نفر از مأمورین جمهوری اسلامی و قاتلینی را که بعضا

در ترورنیروهای اپوزیسیون ایران در فرانسه نقش داشتند و اکثرا در سفارت رژیم در پاریس بطور غیر قانونی مستقر بودند را منتشرکنند و ده ها موارد دیگر.

کاملا قابل درک بود که تداوم فعالیت‌های آنها در این چارچوب مورد اعتراض شدید دولت فرانسه قرار گیرد. در فاصله زمانی ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ بارها این رفقا به بهانه های واهی توسط دستگاه قضایی فرانسه تحت تعقیب قرار گرفتند. هنگامیکه اینگونه اقدامات بی ثمر ماند، در یک اقدام هماهنگ بین دولت فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی ایران، سفارت رژیم در فرانسه از رفقای فدایی شکایت رسمی کرد. برخلاف اظهارات تنی چند از افراد ناآگاه از این حقیقت، شکایت توسط نمایندگی سیاسی رژیم در فرانسه (حمید رضا آصفی سفیر وقت رژیم) صورت گرفته بود و نه هیچ بانک و یا نهاد مالی رژیم. از اینرو پرونده رفقا در کادر سیاسی و توسط قاضی ضد تروریست فرانسه در دست تحقیق بود، هرچند دو رژیم ایران و فرانسه تباری کردند تا برای مطرح نشدن مسائل سیاسی و جلوگیری از وارد شدن خبرنگاران و آگاهی از اسرار این پرونده، علت شکایت را مسئله مالی عنوان کنند.

در سال ۱۹۹۶ دولت فرانسه برای جلوگیری از انتشار بیرونی اسنادی که در اختیار فدائیان خلق بود، تمام اتهامات وارده را بطور موقت باطل کرد. مجددا رفیق بهرام (حسین زهری) و چند نفر دیگر از هم‌زمان وی به فرانسه بازگشتند. ادامه حضور و فعالیت آنها به این امر موکول شد که در اثناء قطع انتشار اسناد علیه دولت فرانسه، همچنین عدم انتشار اسناد مربوط به روابط فرانسه و رژیم ایران، رژیم نیز از شکایت خود صرف نظر نماید. این پیشنهاد مورد توافق رفقای فدایی قرار نگرفت و رفیق بهرام صراحتا به آنها گفته است ما تمام اسنادی را که علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در اختیار داریم منتشر می کنیم، حتی اگر منافع فرانسه را به خطر اندازد. نتیجه سرسختی رفقا این شد که از آن هنگام رفیق بهرام به مدت ۱۴ سال تحت تعقیب بین المللی قرار گرفت. این شرایط تا هنگام روی کار آمدن سرکوزی رئیس جمهور جدید فرانسه ادامه داشت و سرانجام به دستور دولت جدید فرانسه تمام اتهامات و دستور تعقیبها باطل شد. بنابراین هنگامیکه ناصر مستشار دست به انتشار این قبیل اخبار جعلی زده و در خدمت به این یا آن دستگاه اطلاعاتی علیه رفیق بهرام (حسین زهری) نوشته است، این رفیق هنوز قانونا اجازه ورود به فرانسه را نداشت، چه رسد به اینکه «صاحب چندین رستوران در پاریس» باشد!

بطور قطع اگر ناصر مستشار قبل از نوشتن مقاله اش به چنین اطلاعاتی دسترسی داشت، ضدیت خود را علیه مسئولین سازمان چریکهای فدایی خلق به طرق دیگری نشان داده بود. آفرین به رفقای فدایی که طی ۱۴ سال نگذاشتند نه دوست از اسرارشان مطلع شود و نه دشمن.

اکنون پرسیدنی است، چرا افرادی که از موضوعی اطلاعات کافی ندارند به اظهارنظرو بدتر از آن به قضاوت درمورد دیگران می نشینند، چرا به انتشار اطلاعات کذب دست می زنند و چرا اگر شرافت و وجدانی دارند، به خود زحمت تحقیق نمی دهند؟ احتیاج نیست ناصر مستشار ثابت کند چندین رستوران در فرانسه متعلق به حسین زهری است، اگر شرفی برای نویسنده باقیمانده، یکی از این رستورانها را نه در فرانسه که در هر جای دنیا سراغ دارد و درگذشته به نام این رفیق بوده نام ببرد.

رژه دو دیسباخ، سردبیر روزنامه لیبرته سوئیس در کتابی که برای خبرنگاران جوان نگاشته است، در قسمت

فعالیت‌های خود بخشی را به ایران و ارتباطش با رفقای فدایی اختصاص داده است. وی همان خبرنگاری است که دو سال پیش اسناد انتقال ۲۵۰ تن طلا از سوئیس به ایران را که توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران منتشر شد در روزنامه های سوئیس انعکاس داد. وی در بخشی از این کتاب نوشته است:

« فعالین این سازمان در پاریس برای منظور خود دفتر صرافی صدیقی را تأسیس می کنند، شش نفر آنجا کار می کنند و به نوبت نقش مدیر را بازی می کنند. آنها مشتریهای خود را خوب بر انداز می نمایند ، یک ریشوی اسلامی ، یک انگلیس زبان کراواتی ، یک فرانسوی زبان شریف و غیره...به تدریج اعتماد شرکت‌های فرانسوی و سفیر ایران در پاریس را جلب می کنند و روابط ویژه ای با اشتری لرکی مدیر بانک سپه بر قرار می کنند. فعالین می دانند که این شخص همچنین یکی از مسئولین اطلاعاتی جمهوری اسلامی در فرانسه است.

من یکی از رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که او را به نام بهرام (حسین زهری) خطاب می کنیم می شناسم ، در زمان شاه مدت ۵ سال در زندان بوده است. سه بار هم از دست قاتلین جمهوری اسلامی در فرانسه جان سالم به در برده است. او موفق می شود با پرداخت پول به اشتری مدیر بانک سپه با وی در ارتباط قرار گیرد. در مقابل ، اشتری به دفتر صرافی صدیقی مشتری معرفی می کند و اطلاعات ذیقیمتی بخصوص در باره پناهندگان ایرانی مقیم اروپا که با رژیم اسلامی به توافق رسیده اند در اختیار او می گذارد. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران علاوه بر آن مطلع می شود که در شعبه بانک سپه در پاریس مقدار بسیار زیادی از سنگ‌های قیمتی برای پشتوانه و ضمانت خریدهای تهران از فرانسه نگهداری می شود.

ناگهان مخالفین جمهوری اسلامی دفتر صرافی صدیقی را تعطیل می کنند و اشتری لرکی را با خود به زندگی مخفی می کشانند. سازمان فدایی با انبوهی از اسناد مخفی در برگزیده روابط تهران - پاریس به فعالیت اصلی خودشان باز می گردند.... رهبران ایران عصبانی هستند و به فرانسه فشار می آورند تا این عده را که در روابط تجاری آنها سنگ اندازی می کنند در تنگنا قرار دهد و آنان را به سکوت وادار کند... فعالین که از سوی سرویس‌های مخفی ایران (ساواما) مورد تهدید قرار گرفتند سرانجام فرانسه را ترک می کنند اما این رفتن مانع از آن نمی شود که از افشاکری اسناد زیادی که در مورد تجارت پر رونق فرانسه - ایران در اختیار دارند خود داری کنند. فروش موشک ، رادارهای مخابراتی ، ایرباس ، کارخانه پژو ۴۰۵ ، مترو ، تأمین برق تهران ، استقرار بخش قابل توجهی از شبکه تلفن ایران ، در اختیار گذاشتن دو بندر ایرانی به فرانسویها ، عقد قرارداد با توتال ، الف آکیتن و...»

شاید برای مستشار که هیچوقت درگیر یک اقدام جدی علیه هیچ حکومتی نبوده، انتشار این قبیل اسناد و انعکاس آن ، آنهم توسط معتبرترین روزنامه های سوئیس و سایر دول اروپایی و آمریکایی کار آسانی باشد، اما آنها که درگیر پراتیک اجتماعی هستند بخوبی ارزش اینگونه اقدامات و فداکاریها را درک می کنند.

به قول مولانا

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند

حمید رضا الماسی - هشتم ماه مه ۲۰۰۹